گفت‌وگوی «جوان» با همسر شهید مفقودالاثر مهدی ثامنی‌راد از شهدای مدافع حرم

دعای خیر ایتام سوری مهدی را آسمانی کرد

■ علیرضا محمدی

همسر شهید مهدی ثامنی‌راد می‌گفت: «همسرم در جواب یکی از دوستانش که پرسیده بود چطور می‌توانی دختر نوزادت را بگذاری و برای جنگ به سوریه بروی؟ گریه کرده بود.» اشک‌های یک مرد وقتی درمی‌آید که خیلی دردش آمده باشد. مثل یک پدر که امید و آینده‌ای درخشان را در سیمای کودکش جست‌وجو می‌کند، اما برای حفظ تمام ارزش‌هایی که به آنها معتقد است، خود را مکلف می‌کند دل از همه تعلقاتش بکند و داوطلبانه عازم میدان نبرد شود. آقا مهدی هم مثل خیلی از پدرها دوست داشت در کنار همسر و کودک نوزادشان بماند. اما اگر او و امثالش می‌ماندند، حالا چه بر سر ما و ادعاهای‌مان می‌آمد؟ گفتن از شهدا تنها به جهت شناختن‌شان نیست. شاید گاهی باید خودمان را از لابه‌لای خاطرات یک شهید پیدا کنیم. گفت‌وگوی «جوان» با سارا صنمی همسر شهید مهدی ثامنی‌راد را پیش رو دارید.

■■■

داستان آشنایی شما و همسرتان از کجا رقم خورد؟

مسجد مهدیه ورامین واسطه آشنایی من و مهدی شد. هر دو در یک محله بودیم و به این مسجد می‌رفتیم. همانجا خانواده مهدی من را دیدند و بعد قضیه خواستگاری و ازدواج پیش آمد. زندگی‌مان را کاملاً سنتی و ساده شروع کردیم. زمانی که مهدی به خواستگاری‌ام آمد، بورسیه دانشگاه امام حسین(ع) بود و به عنوان یک دانشجو تنها ۴۰ الی ۵۰ هزار تومان در ماه دریافتی داشت. رقمی نیست که بشود برای زندگی رویش حساب کرد. در حالی که پدر من در شرکت نفت کار می‌کرد و در زندگی کم و کسری نداشتم. منتها ملاکم برای ازدواج مادیات نبود. وجود خود آقا مهدی برایم ارزشمند بود و به گل وجودش بله را گفتم.

چه ملاک‌هایی برای انتخاب ایشان داشتید؟ در جلسه خواستگاری چه گذشت که همراه زندگی هم شدید؟

من سه خواسته اصلی از همسرم داشتم؛ اخلاق، ایمان و البته کار رسمی یا دولتی که به هر حال آب باریکه‌ای در زندگی باشد. آقا مهدی هر سه ویژگی را داشت. روز خواستگاری قرار شد حرف‌هایمان را در اتاق من بزنیم. دایی‌ام کمال سیلسپور از شهدای دفاع مقدس هستند که سال ۶۳ در جزیره مجنون به شهادت رسیدند. من عکس ایشان را همراه با چفیه‌ای روی دیوار اتاقم نصب کرده بودم. مهدی چشمش به عکس افتاد و از ایشان پرسید. شاید باورتان نشود که در نیم ساعت گفت و گوی ما تنها چند جمله در مورد کار و تحصیل و این چیزها بود و الباقی را از شهدا گفتیم. همان‌جا فهمیدم آقا داماد هم آرزوی شهادت دارد. فروردین ۸۷ خواستگاری بود و ۲۲ اردیبهشت هم عقدمان که خیلی ساده برگزار شد. روز عقد به من گفت در این لحظه خاص برایم دعای شهادت کن.

به عنوان یک تازه عروس ناراحت نمی‌شدید که از اول زندگی مرتب از شهادت می‌گفتند؟

سال ۸۷ جنگی در کار نبود. فکر می‌کردم او یک دانشجوی حزب اللهی دوستدار شهادت است و الان جنگی نیست که بخواهد برود و شهید شود. از طرفی به علائقش احترام می‌گذاشتم و همانطور که عرض کردم دایی‌ام و پسرخاله‌ام هر دو در یک عملیات به شهادت رسیدند و من هم دور از این وادی‌ها نبودم. بنابراین خیلی سخت نمی‌گرفتم.

با وجود درآمد کم همسرتان، زندگی‌تان را چطور بنا کردید؟

من و مهدی در دوران نامزدی تصمیم گرفتیم برخی از مخارج را کم کنیم و یک خانه نقلی در ورامین بخریم. من پول بخشی از جهیزیه‌ام را وسط گذاشتم و او هم بخشی از مخارج عروسی را زد و با این پول یک خانه کوچک خریدیم. مراسم عروسی و این چیزها را هم خیلی ساده برگزار کردیم. جشن ازدواجمان آذرماه ۸۸ بود. آن موقع مهدی در تیپ آل محمد مشغول شده بود.

منتها ۲۷۰ هزار تومان حقوق می‌گرفت و ۸۰۰ هزار تومان قسط داشتیم! اما برکتی در زندگی‌مان بود که باعث می‌شد علاوه بر اداره زندگی‌مان، مهدی به خانواده و اطرافیان هم کمک کند.

هر طور حساب کنیم حقوق ایشان کفاف یک سوم قسط‌هایتان را هم نمی‌داد، پس چطور زندگی‌تان را اداره می‌کردید؟

اگر قرار باشد چیزی در زندگی از مهدی یاد گرفته باشم، همین غیرت و مردانگی ایشان است. او آدمی نبود که دست روی دست بگذارد. عصرها که از پادگان برمی‌گشت، پیش یکی از آشنایان‌مان که mdf کار بود می‌رفت و کار می‌کرد. جوشکاری، فنی کاری و هرچیزی که از دستش برمی‌آمد انجام می‌داد و کمبودهای زندگی ما را جبران می‌کرد. آقا مهدی اهل کار بود و خدا هم خودش گفته از تو حرکت از من برکت و واقعا به زندگی‌مان برکت داده بود.

در زندگی مشترک، همسرتان را چطور آدمی شناختید؟

یک مرد به تمام معنا. نه اینکه فقط به دلیل تأمین معاش او را مرد خطاب کنم، مهدی یک انسان خوب هم بود. کسی که نماز اول وقتش ترک نمی‌شد، مسجد رفتن‌هایش، کمک به دیگرانش، دست‌گیری از اطرافیانش، شجاعت، غیرت و حمیت، دینداری‌اش و... همه و همه باعث می‌شد او در نظرم یک مرد ایده‌آل باشد. مهدی به همراه تعدادی از دوستانش موسسه خیریه‌ای در مسجد مهدیه راه‌اندازی کرده بود که اکنون این مؤسسه به نام خود شهید «مهدی ثامنی‌راد» نامگذاری شده است. در این مؤسسه چیزی در حدود ۲۵۰ نفر از ایتام و مستمندان را تحت پوشش قرار داده بودند و خود من هم در گروه تحقیق مؤسسه همکاری می‌کردم. همراه آقا مهدی هر دو به دیدار خانواده‌های مستمند می‌رفتیم و نیازهایشان را ارزیابی و شناسایی می‌کردیم. مهدی کلاً در بسیج و راهیان نور و اردوهای جهادی و اینطور مسائل فعال بود. همه اینها باعث می‌شود از او به عنوان مردی که دغدغه دیگران را داشت، یاد کنیم.

چطور شد حرف از رفتن و اعزام به سوریه پیش آمد؟

ایشان در تیپ امنیتی آل محمد مشغول بود و به دلیل شرایط کاری‌اش اصلاً قرار نبود که به سوریه اعزام شود. منتها وقتی تصمیم به رفتن گرفت (کلاً هر وقت تصمیمی می‌گرفت) دیگر کسی جلودارش نبود. از طرفی فرمانده‌اش هم با رفتن او مخالفت می‌کرد. آن زمان دخترمان فاطمه‌سلما حول و حوش سه ماه و نیمش بود. فرمانده مهدی هم می‌گفت تو بچه کوچک داری و نباید بروی. اما مهدی خیلی این در و آن در زد تا اینکه توانست بار اول در تاریخ ۱۶ مهر ۹۴ از طریق دانشگاه امام حسین(ع) به سوریه اعزام شود. ۴۵ روز منطقه بود و برگشت. بار دوم هم ۱۲ دی ماه رفت و ۴۰ روز بعد ۲۲ بهمن ماه ۹۴ به شهادت رسید، در حالی که روز بعدش سی و سومین سالروز تولدش بود. مهدی من ۲۳ بهمن ماه ۱۳۶۱ به دنیا آمده بود. پیکر مهدی به همراه سردار فرزانه و سه تن دیگر از همرزمانش هنوز بازنگشته است.

نخواستید مانع رفتنش شوید، به هر حال شما به تازگی دخترتان متولد شده بود؟

آن روزها من یک طور خاصی شده بودم. با وجودی که روی جزئیات خیلی توجه دارم، ولی نمی‌دانم چرا چشم و گوشم بسته شده بود. البته مهدی هم زرنگ بود و طوری وانمود می‌کردم که انگار به یک مأموریت ساده می‌رود. این را هم بگویم که سال ۹۳ دو بار به عراق اعزام شده بود. بار اول که من اصلاً متوجه نشدم و بار دوم خیلی رندانه و نرم موضوع را با من مطرح کرد. دفعه اولی که به سوریه رفت یک گلوله از کنار پایش عبور کرده و زخمی جزئی برداشته بود. کمی بعد هم یکی از دوستانش به نام شهید نجفی به شهادت رسید که مهدی در همه مراسماتش حضور پررنگی داشت. من همه اینها را می‌دیدم اما نمی‌دانم چرا حساسیت نشان نمی‌دادم. رابطه ما طوری بود که وقتی یکبار گفت اگر من شهید شدم مبادا شیون و زاری کنی، من ناخودآگاه گریه‌ام گرفت. اما نمی‌دانم چرا موقع رفتنش حساسیت نشان نمی‌دادم.

> مهدی به همراه تعدادی از دوستانش موسسه خیریه‌ای در مسجد مهدیه راه‌اندازی کرده بود که اکنون این مؤسسه به نام خود شهید «مهدی ثامنی‌راد» نامگذاری شده است. در این مؤسسه چیزی در حدود ۲۵۰ نفر از ایتام و مستمندان را تحت پوشش قرار داده بودند

حالا که چند ماهی از شهادت همسفر زندگی‌تان می‌گذرد، چه نظر یا احساسی در مورد شهادتش دارید؟

خب سخت است که از عزیزی جدا بشوی. دلتنگی و مسائلی از این دست طبیعی است. اما خوشحالم که همسرم به آرزویش رسید. هر کسی باید یک طوری از این جهان برود و چه بهتر که مهدی به مرگی که آرزویش را داشت رسید و شهید شد.

شاید برخی بگویند مدافعان حرم دغدغه ما را ندارند و کمتر وابسته خانواده و زندگی هستند. نظر شما چیست؟

اصلاً اینطور نیست. مهدی خیلی وابسته خانواده و خصوصا دخترمان بود. وقتی که فاطمه‌سلما به دنیا آمد، مهدی آب تربت کربلا و همینطور خرمای مدینه را آورده بود تا سقف دهان بچه را با آن باز کند می‌خواست اولین چیزی که در دهان بچه گذاشته می‌شود اینها باشند با ذوق و شوق به بیمارستان آمده بود و با اصرار پرستار را وادار کرده بود بچه را دقایقی به آغوش بدهد و تبرکی‌ها را توی دهانش بگذارد. بعد هم که با نوزاد به خانه آمدیم، همان روز فاطمه‌سلما را با موتور به مسجد برده بود تا از همان لحظه با محیط مسجد انس بگیرد. آن روز من خیلی دعوایش کردم که چرا نوزاد یک روزه را با موتور به مسجد بردی. منتها تا سرت گرم کاری می‌شد، بچه را برمی‌داشت و باز با موتور به مسجد می‌برد. یکی از دوستانش تعریف می‌کند قبل از اعزام به آقا مهدی گفتم چرا با وجود نوزادت می‌خواهی به سوریه بروی. ناگهان زیر گریه زد و گفت تو دیگر زخم دلم را تازه نکن. به نظر من مهدی وابستگی‌اش به ما خیلی زیاد بود اما اعتقاداتی داشت که عمل به آنها راهی جز کندن از تعلقات نداشت.

فکر می‌کنید چه چیزی مهدی را از میان این همه آدم لایق شهادت کرد؟

نماز اول وقتش. خود مهدی هم در سوریه به همرزمانش گفته بود امید دارم نماز اول وقت به دادم برسد. مهدی آنجا به کودکان یتیم سوری کمک می‌کرد. حتی یکبار که خانمی سوری باردار بود و بیمارستان نظامی از مداوایش سرباز زده و گفته بودند به زودی فوت می‌شود، توسط مهدی به یک بیمارستان دیگر انتقال داده شده بود. شکر خدا هم مادر و هم کودک زنده مانده بودند. یکی از همرزمان مهدی می‌گفت همین دعای خیر آن مادر و کودکان یتیم سوری، مهدی را به مقام شهادت رساند.

سخن پایانی

آقا مهدی بار اولی که می‌خواست به سوریه برود، چون دیر وقت بود ما را بیدار نکرد و خودش رفت. صبح که از خواب بیدار شدم دیدم یک یادداشت روی این گذاشته است. در آن به من توصیه کرده بود فاطمه را محبه و مذهبی بار بیاورم و حضور در مسجد را فراموش نکنم. آقا مهدی در وصیتنامه اصلی‌اش هم سه خواسته اصلی از من داشت؛ یکی نماز اول وقت و حضور در مسجد، دیگری صبر و تحمل و سوم یاد امام‌زمان(عج). خودش همیشه شب‌ها یک نماز به نیت حضرت زهرا(س) برای سلامتی و ظهور حضرت قائم(عج) می‌خواند و هیچ وقت این نماز را حتی در اوج خستگی ترک نکرد.

یاد کرد

نگاهی به اتفاقات سرنوشت‌ساز روزهای پایانی تیر ۱۳۶۷

ایران قطعنامه را پذیرفت، عراق حملاتش را بیشتر کرد

■ احمد محمدتبریزی

روزشمار تقویم دفاع مقدس در سال پایانی ریتم تندتری به خود می‌گیرد. سیر حوادث در ایام سال ۱۳۶۷ که با پایان جنگ تحمیلی مصادف است، بسیار سریع می‌شود. با اینکه شواهد و قرائن نشان از پایان جنگی هشت ساله دارد اما بعثی‌ها سعی در تغییر موازنه قدرت دارند تا هنگام نشستن بر سر میز مذاکره دست بالا را داشته باشند. در آخرین هفته تیر سال ۶۷ اتفاقات مهمی رخ می‌دهد که بر سرنوشت جنگ تاثیر می‌گذارد.

به گزارش «جوان» صدام که پس از هشت سال جنگ فهمیده بود چیزی از این جنگ فرسایشی عایدش نمی‌شود در سال پایانی جنگ با کمک امریکایی‌ها به دنبال زدن آخرین ضربه‌هایش به ایران بود. رزم‌ناوهای امریکایی که ۲۸ فروردین ۶۷ به حوزه‌های نفتی سلماس و نصر حمله و به ناوچه جوشن لطمات بسیاری وارد می‌کنند، فرصتی را به ارتش بعث می‌دهند تا فاو را تصاحب کند. هماهنگی دو کشور در آخرین سال جنگ به هیچ‌عنوان اتفاقی نبود و با هماهنگی کامل همدیگر، وارد عمل می‌شدند.

عراقی‌ها در ۲۱ تیر با توجه به تهاجمات و با اتکا به نیروهای زرهی‌شان به منطقه موسیان و عین‌خوش حمله می‌کنند و تا عین‌خوش پیش می‌روند. در همان روز ارتش عراق به قصر شیرین، میمک و مهران هم حمله می‌کند. با توجه به اوضاع و احوالی که در مناطق عملیاتی وجود داشت محسن رضایی نامه‌ای به حضرت امام می‌نویسند و در ۲۲ و ۲۳ تیرماه جلسه‌ای با مسئولان امر می‌گذارند که حوادث جبهه‌های جنگ و مناطق عملیاتی را مورد کنکاش قرار دهند. در نشست نهایی که دو روز بعد با مسئولان مهم و رؤسای قوا برگزار می‌شود، به این نتیجه می‌رسند که مصلحت نظام و انقلاب در پذیرش قطعنامه است. به همین ترتیب ایران به صورت رسمی در ۲۷ تیر ماه ۱۳۶۷ قطعنامه را می‌پذیرد. قطعنامه ۵۹۸ تا حدود زیادی با قطعنامه‌های سابق شورای امنیت در مورد جنگ تحمیلی عراق علیه ایران متفاوت بود و تا حدودی شرایط مدنظر کشورمان را لحاظ کرده بود.

■ **حملات عراق پس از پذیرش قطعنامه**

عراق دو روز بعد از پذیرش قطعنامه در ۲۹ تیر به تمرچین حمله می‌کند. در سی‌ویکم تیر به کوشک حمله می‌کند و هدفش از افزایش حملات گرفتن خاک و اسیران بیشتر است. تعداد اسرای ایرانی در طول جنگ تحمیلی حدود ۴۱ هزار نفر بود که از این تعداد غیرنظامی‌های زیادی اول جنگ اسیر شده بودند ولی ایران از عراقی‌ها ۷۲ هزار اسیر گرفته بود که تقریباً دوبرابر بیشتر از تعداد اسرای ایرانی بود. عراقی‌ها به دلیل اینکه بتوانند در پای میز مذاکره و روابط دیپلماتیک حرفی برای گفتن داشته باشند برای گرفتن اسیر به ایران حمله می‌کردند. می‌خواستند اهرم فشاری داشته باشند تا در مبادله اسرا راحت‌تر حرفشان را بزنند. دیگر از پیروزی در جنگ مأیوس شده بودند و تهاجماتشان برای گرفتن اسیر یا اگر شد مناطقی مهم بود. می‌دانستند جمهوری اسلامی ایران به هیچ عنوان اجازه نمی‌دهد برای مدتی سرزمین‌شان اشغال شود و حملاتشان به خصوص در جبهه میانی و غرب، بیشتر به جهت زدن ضربه آنی و به اسارت در آوردن رزمندگان و در نهایت ظرف ۴۸ ساعت آینده عقب‌نشینی بود.

در ۳۱ تیرماه (سه روز پس از پذیرش قطعنامه) ارتش بعثی از سمت طلائیه و کوشک به سمت اهواز می‌آید که آیت‌الله خامنه‌ای به عنوان رئیس‌جمهور می‌فرمایند من تا آخرین مرحله جنگ در اینجا می‌مانم و عراقی‌ها را بیرون خواهم کرد. با این صحبت‌ها و حضور مستقیم ایشان در منطقه تعداد زیادی از نیروهای رزمنده و بسیجی وارد می‌شوند و عراقی‌ها را از منطقه جنوب بیرون می‌کنند. این حضور در آن برهه حساس تأثیر بسیار زیادی در روحیه رزمندگان گذاشت.

عراقی‌ها در آن مقطع زمانی باور نمی‌کردند که ایران با رهبری حضرت امام قطعنامه را پذیرفته است. آنها هم از پذیرش قطعنامه توسط ایران هم خوشحال بودند هم نگران. فکر می‌کردند پذیرش قطعنامه تاکتیکی از طرف ایران است تا نیروهای ایرانی تجدید قوا کنند و بخواهند حالت هجومی بگیرند. ما در تاریخ ۲۷ تیر قطعنامه را پذیرفتیم و عراق هم در اواخر تیرماه قطعنامه را قبول می‌کند اما حملاتش را تا اواسط مرداد ماه ادامه می‌دهد. امام در پذیرش قطعنامه در اعلامیه‌ای که صادر می‌کنند مسئولان ارتش و سپاه را خبرگان جنگ می‌دانند و می‌فرمایند با توجه به مشورتی که با مسئولان سیاسی و نظامی برای ادامه جنگ داشتند ادامه جنگ را به صلاح نمی‌دادند. پس از آتش‌بس دیگر اتفاق خاصی نمی‌افتد و هر دو طرف در مرزهایشان مستقر می‌شوند و نیروهای سازمان ملل هم بر آتش‌بس نظارت داشتند.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۴۸۶۲

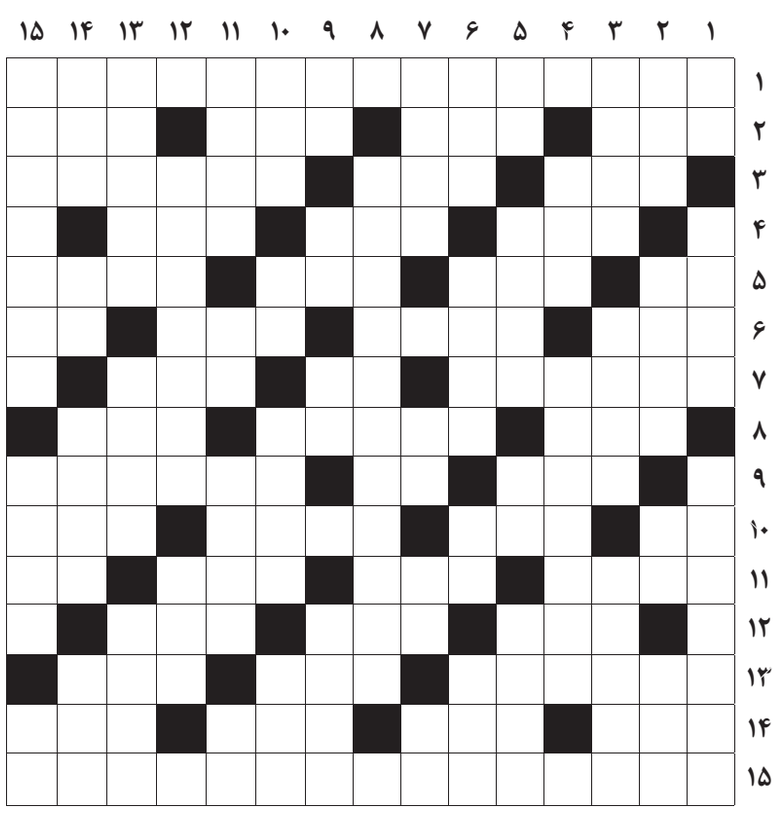

از راست به چپ

■ ۱- سخن‌سرای ایرانی و سراینده شاهنامه حماسه ملی ایران ■ ۲- آلودگی آن در تهران از مشکلات بزرگ است- مظهر سفیدی- مهره گردن- کلمه سوالی ■ ۳- مروارید چشم- بافته- نام پنج تن از پادشاهان اشکانی ■ ۴- شهر باران- نبرد- پشت سر ■ ۵- صدمه و آسیب- گمراهی- رد پا- کنده‌کاری روی چوب ■ ۶- شهر بی در و پیکر- طهارت- قله رشته کوه زاگرس- دور دهان ■ ۷- پایبند به عهد- خاک کوزه‌گری- تن‌پوش گرمابه ■ ۸- بخشنده- لایه سخت بیرونی سیارات- تفریح کودکانه ■ ۹- سوغات گجرات- بز کوهی- ترابری ریلی ■ ۱۰- حرف تنفر- آلت شالی‌کوبی- رنگی نزدیک به سبز- نزول‌خواری ■ ۱۱- کرگدن- شیشه آزمایشگاه- سفید موی شاهنامه- درخت انگور ■ ۱۲- دیوار بلند- صدای عدالت- شهر فردوسی ■ ۱۳- شیارهای لبه سکه- پرستار- مسافرت دسته جمعی ■ ۱۴- اولین سلسله حکومتی در ایران- دخان- استخوان ران- صحرا ■ ۱۵- بیحوصله و دلسرد شدن

از بالا به پایین

■ ۱- از نهاد خسته برآید- چوبدست ساربان- نیروی جذابیت شخص و عامل جذب افراد ■ ۲- مار خطرناک- ساقه خورشتی- قیمت بازاری- سروش معروف است ■ ۳- بین پیچ و مهره- با تاز می‌آید- نوگرا ■ ۴- عملی در کشاورزی- از مشاغل روستایی ■ ۵- عضوی در صورت- ضربه‌ای با نوک پا- رود فرانسه- گردش دانش‌آموزی ■ ۶- صد سال- ساز چنگ- مخلوط آب و خاک- دودکش آشپزخانه ■ ۷- درجه‌دار نظامی- قورباغه- اسم آذری- نفس ■ ۸- کشوری در حاشیه اقیانوس آرام ■ ۹- بنده و شما- شراب- واحد بازی تنیس- از گناهان کبیره ■ ۱۰- شهری در استان فارس- همراه خورد- تنگه استراتژیک جنوب ایران- خانه ■ ۱۱- سالک- برج کج- از نمازهای واجب- سطح دست ■ ۱۲- بیچاره و ناتوان- دشتی در ایران ■ ۱۳- شهرکی در جنوب تهران- جای کم عمق رودخانه- مالیخولیا ■ ۱۴- سازمان جاسوسی امریکا- ریشه- شخص اول مملکت در کشور ایران- نمو ■ ۱۵- طولانی‌ترین رود آسیا و سومین رود طولانی جهان- حزب هیتلر- واحدی برای انسان

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۸	۶							
			۱	۷	۵		۶	
						۷		
							۷	۵
۱	۹	۲						
				۴	۸			
	۲	۳						
			۶	۵	۹			
۶					۲	۱	۹	

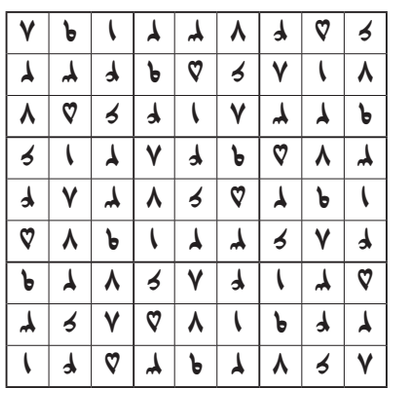

جدول کلمات متقاطع
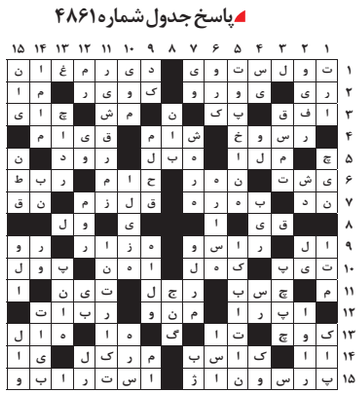
پاسخ جدول شماره ۴۸۶۱